

# عکس یادگاری در خواجه اباصلت

## زهرا چوپا نکاره

آخرین عکس دسته‌جمعی فامیلی ما در خواجه اباصلت گرفته شد. آرامگاهی تقریباً 12 کیلومتری مشهد و نرسیده به بهشت رضا. در این عکس من، پدر و مادرم، پسرخاله، دایی بزرگ و همسرش، دختردایی‌ها و پسردایی‌ها کنار هم ایستاده‌ایم و داریم به دوربین نگاه می‌کنیم. پشت سر ما مادربزرگ و دایی کوچک‌ترم هم هستند. چهره این دو نفر البته در عکس معلوم نیست چون در ردیف عقب عکس، زیر خاک خفته‌اند. چند کیلومتر آن‌طرف‌تر در بهشت رضا، پسرعمه‌ام را دفن کرده‌اند. کرونا و بی‌مسوولیتی و سکوت، از نیمه فروردین سه نفر از ما را برد، هر داغ با داغ دیگری تازه شد، تا آن روز که رو به دوربین ایستادیم و زنده و مرده با هم عکس یادگاری گرفتیم.

می‌نویسم «من و خانواده‌ام» چون این من و این خانواده مشتاق است از خروار خروار آدم‌ها و خانواده‌هایشان که مدام یا دارند به هم تسلیت می‌گویند یا دارند از هم تسلیت می‌شنوند. از غمی به غم دیگر و از درماندگی به درماندگی بعدی حتی فرصت نمی‌کنند نفسی تازه کنند. این را برای «شما» می‌نویسم.

در زبان روزمره مردم این «شما» که می‌گویم دیگر وزارتخانه و نهاد و مرکز قدرت خاصی را هدف قرار نمی‌دهد، یک کلیت را در نظر می‌گیرد و خشم و اعتراض متوجه همان می‌شود. نمی‌دانم وقتی که طرف دو روز ناگهان شروع کردید به «افشا» و بعد جوابیه دادن در رسانه‌های رسمی و شبکه‌های اجتماعی متوجه این نکته بودید یا نه.

طرف دو روز از آنچه مدیران وزارت بهداشت و وزارت امور خارجه خطاب به هم گفتند، موجی درست شد که خبرها را درنوردید و هم‌زمان با آمارهای سیاه مرگ، دست به دست میان خوانندگان خبرها چرخید. حالا صحبت‌ها طعنه به هر که بود و جواب‌ها قرار بود خطای چه کسی را ثابت کند، بماند. نزد خواننده خبر همه اینها یعنی «شما» یعنی یک کلیت که حالا در آخرین لحظات عمر دولتی که گذشت سکوتش را شکسته و به حرف آمده. خواننده خبر به افشاهای گاه به گاه و تکذیب‌ها یا تکمله‌ها و اصلاحات دو روز بعد از افشاگری عادت دارد.

فرقش این بود که این‌بار هرکدام از این خوانندگان عزیزش را، عزیزانش را زیر خاک گذاشته بود و حالا عیان و آشکارا از زبان «شما» می‌شنید که می‌توانستیم وارد کنیم، می‌توانستند وارد کنند و

مجوز ندادند و قرار بر این شد و فلانی گفته کسی سراغ واکسن نیامد و... خلاصه اینکه نشد. خواننده این خبرها زیر پست اینستاگرامی یکی از شما خواند «این نیز بگذرد».

نمی‌دانم «شما» از اواخر زمستان 99 تا حالا (یعنی از زمانی که واکسن‌های موثر و تاییدشده کرونا به دنیا عرضه شده بود) چند نفر را از دست داده‌اید. آماری از اینکه خانواده و عزیزان شما، اگر ساکن ایران هستند، در چه حالی‌اند نداریم. اما آمار خودمان را به صورت حدس و گمانی داریم؛ بنا بر آنچه سیستم رسمی کشور ادعایش را دارد بیش از 500 نفر از «ما» کشته می‌شود، ما این عدد را به اضافه همه آنهایی می‌کنیم که نامشان به عنوان قربانی کرونا ثبت نشد.

من آمار را به اضافه کسانی مانند مادر بزرگم می‌کنم که در اولویت دریافت واکسن بود اما نه به سهمش از واکسن رسید و نه حتی در تاییدیه مرگش نامی از کرونا ثبت شد. برای همین است که وقتی شما نسبت به بالا رفتن آمار ابراز نگرانی می‌کنید، ما واقعا دانه به دانه این آدم‌های عزیز را می‌گذاریم زیر خاک تا روز بعد، تا مرگ‌های دیگر. يك بار در فیلمی دیدم یکی که اسلحه به سویش نشانه رفته بود شروع کرد از خودش گفتن، از اینکه چند بچه دارد، اسم بچه‌هایش چیست، زنش را چقدر دوست دارد.

می‌گفت اگر کسی شما را بشناسد، اگر بتوانید عواطف انسانی‌اش را بیدار کنید شاید امیدی به نجات داشته باشید. ما اگر مهلتي داشتیم شاید می‌توانستیم بگوییم که هریک از این جان‌ها که به خاطر نبودن واکسن از دست رفت که بود. مادر بزرگ من ماکارونی دوست داشت، خنداننش ساده بود و از آن شعرهای کوچه بازاری می‌دانست که آدم را هم می‌خندانند و هم شرمزده می‌کند.

داییم چشم‌های سبز مهربانی داشت، زیاد سربه‌سرمان می‌گذاشت و وقت مشاعره فقط حرف اول مصرع را عوض می‌کرد؛ اگر «میم» بود؛ میازار موری که دانه‌کش است... اگر «ب» بود؛ بابا نیازار موری که دانه‌کش است.

پسرعمه‌ام عاشق قطار بود، عاشق بچه‌ها، عاشق هواپیماها، اصلا بدی نمی‌دانست یعنی چه. ما اینها را گذاشتیم زیر خاک. اینها سه نفر از آن صدها نگاه و خنده و خاطره بودند که هر روز می‌رود زیر خاک. گفتم شاید بتوانید شما هم تجسم کنید. بعد به یاد بیاورید که این آدم‌ها و داستان‌هایشان به خاطر چه نیمه‌تمام ماندند.

شما چطور؟ شما به خاطر نبودن واکسن و سکوت کسی را از دست داده‌اید؟ شده توی قبرستان با مرده‌ها عکس یادگاری بگیرید؟

□□□□□□ 1400 □□□□ 23 □□□□□□ □□□□□□ :□□□□